

بری ها دروغ نمی گویند



نمود. گفت «کی؟» دخترک گفت «پری...» مادر گفت «پری کیه ایناز؟» و دخترک که حالا فهمیده بودم اسمش ایناز است. گفت «این دیگه! ببین. پری داره با ما می آد...» مادرش لبخند زد. من لبخند زدم و خواستم از شیرین زبانی ایناز سهمی داشته باشم. گفتم «عمو، دوستت حرف هم می زنه؟» گفت «بععله. پس چی؟» گفتم «جدا؟! جیا می گه مثلاً؟» گفت «داره می گه برای ما این آخرین باره سوار هواپیما می شیم!» من خندیدم. مادرش گفت «دخترم. اولین بار... شما اولین باره داری سوار هواپیما می شی...» ایناز گفت «نه. می گه آخرین بار...» در قلم یک سار پرید... یاد آن سکانس مهیب فیلم «مسافران» بهرام بیضایی افتادم. در هیا هو و بدو و بدو چمدان بستن و سوار شدن به ماشین. یکهو هما خانم روستازل می زند به دوربین و می گوید «ما به تهران می ریم. ولی به تهران نمی رسیم. همه کشته می شیم» و بعد فیلم شروع می شود. از ایناز و مادرش می گذرم و روی صندلی ام می نشینم. سر ساعت ۸ هواپیما می پرد. می نشینم روی صندلی و بیهوش می شوم از خواب. کجایم. ساعت چند است و چقدر

یک کار بانکی اداری واجب باعث شد دیروز بعد از برنامه بنشینم توی پرواز و بیایم تهران و دوباره دیشب برگشتم مشهد. برنامه «به وقت سحر» که از حرم مطهر امام رضا^ع هر سحر می رود روی آنتن. الحمدلله روی روال افتاده است و خیلی از ناها هنگی هایی را که شب های اول بدان دچار بودیم. دیگر نداریم. با مردم خدا حافظی کردم. در حرم نماز را خواندم و مستقیم آمدم فرودگاه. یک کیف دم دستی و شارژر و عطر و کلید و این ها داشتم. پرواز تأخیر نداشت و به موقع کانتر بلیت باز شد و در آن تونل فلزی که از سالن مستقیم می رود توی هواپیما. اتفاقی افتاد که تکانه داد. خورشید تازه طلوع کرده بود و از شیشه های تونل نور رد می شد و ما همه سایه داشتیم. دخترک داشت با مادرش توی تونل می آمد که متوجه سایه اش شد. می ایستاد. تماشا شیش می کرد. می خندید. بعد به مادرش گفت «دوستم داره با ما می آد.» مادرش که متوجه



شاعر و نویسنده
حامد عسکری

صبور مثل بصیر

درباره شهید محمدحسین بصیر، فرمانده گردان کوثر لشکر ۲۱ امام رضا^ع که ۲۰ اسفند ۱۳۶۳ به شهادت رسید



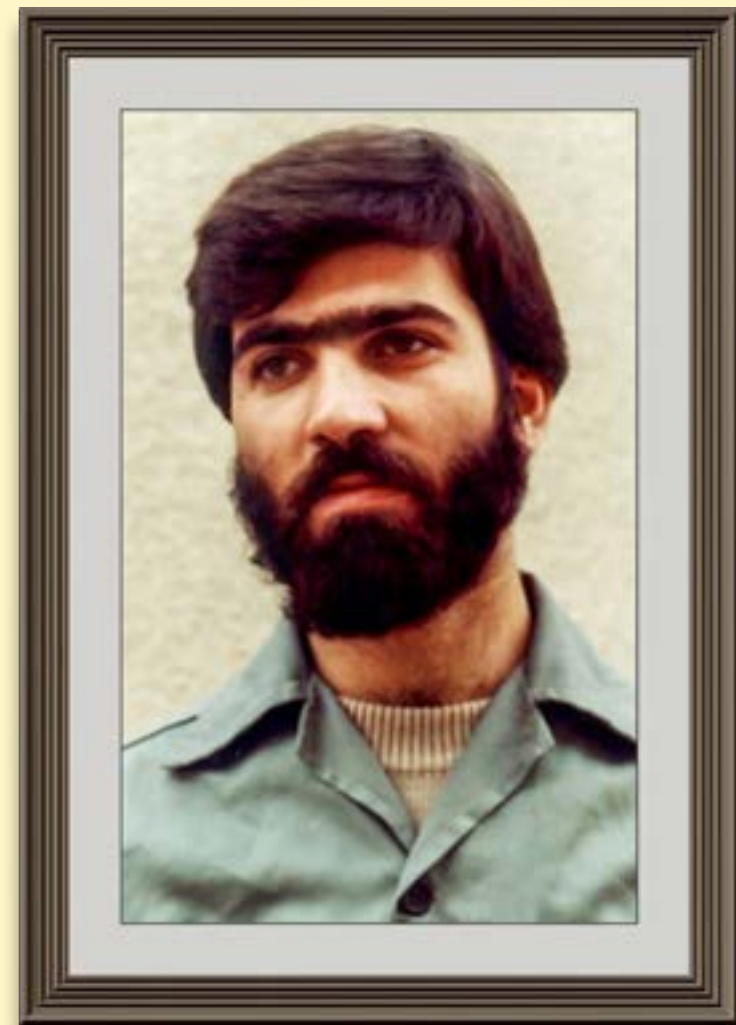
نویسنده
آرزو چشمه شکر

منصفانه نبود. محمدحسین یک بار پیش از مجروحیت، صدیقه را جلوی در مدرسه دیده بود. می خواست حجب و حیا و وقارش را به معیارهای خودش بسنجد. صدیقه سادات، از همان چند هفته پیش به دل محمدحسین نشسته بود و محمدحسین هم پس از جلسه رسمی خواستگاری به دل پدر

خواستگاری عجیب و غریب می خندیدند.

سوم/ در آرزوی رفتن

محمدحسین یکی از جوانان پایه کار پایگاه بسیج محله شان بود. پایگاه مسجد الجواد^ع مشهد روی سرانگشت های محمدحسین می چرخید. همه جوان ها و نوجوان ها



روی او حساب باز کرده بودند. تازه داشتند لذت پیروزی انقلاب را می چشیدند و می خواستند دست در دست هم. وطنی تازه بسازند. محمدحسین آن روزها یکی از نیروهای سپاه بود. اوقات بیکاری اش در مسجد می گذشت. آن به نوعی پانزده ساله اش نگاه می کرد. صدیقه سادات با همان یک نظر دلش ریخته بود. خطبه عقد جاری شد و برای اولین بار آن لبخند زیر باندازه های سفید را شکار کرد. او بهترین تصمیم زندگی اش بود. چهارماه بعد هر دو زیر سقفی مشترک، به خاطرات آن

صدیقه سادات نشست. چند روز بعد، درست همان روزی که روزنامه ها با تیتردرشت «شاه رفت» توی خیابان ها به چشم می خوردند، محمدحسین با صورتی مجروح داشت از توی آینه به نوعی پانزده ساله اش نگاه می کرد.

دوم/ وقتی شاه رفت

تمام صورتش باندازد و صدیقه جزیک جفت چشم نجیب و پرفروغ. چیز دیگری از آن صورت مجروح نصیبش نشد. نمی دانست زیر اینوه آن نوارهای سفید، چه لبخندی پنهان است.

روزنامه فرهنگی-اجتماعی-اطلاع رسانی
SHAHRARANEWS.IR
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سعید مینم موسوی مهر
تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
پست الکترونیک: ۴۴۴@shahraranews.ir

سال شانزدهم
۲۰ اسفند ۱۴۰۳
۹ رمضان ۱۴۴۴
شماره ۴۴۴

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد: ۱۵٪
صبح: ۱۲
عصر: ۱۴
شب: ۱۰

اوقات شرعی مشهد:
اذان ظهر: ۱۱:۴۱:۴۴
غروب آفتاب: ۱۷:۳۴:۲۵
اذان مغرب: ۱۷:۵۲:۳۸

طرح روز



اثری از فهیمه حویبان با موضوع حروف نگاری اسماء الحسنی
اثر برگزیده دومین نمایشگاه سالانه پوسترهای حروف نگاری اسماء الحسنی

کوچه

مرزبان زبان خود باشیم



روزنامه نگار
غلامرضا نبی اسدی

حدیث را هر روز بخوانی، تازه است. کلام رسول خدا^ص روح یافته با کلام خداست. چنین است که چراغ هدایت می شود و راه نجات، مثل همین فراز بلند خطبه نبوی درباره رمضان که گویی ناظر به الان است؛ همین الان که در آن قرار داریم، «وَاحْفَظُوا السَّنَتَکُمْ، وَغَضُوا عَمَّا لَا یَجِلُ النَّظْرُ إِلَیْهِ أَبْصَارَکُمْ وَغَمَّ لَا یَجِلُ الِاسْتِمَاعُ إِلَیْهِ أَسْمَاعَکُمْ، زبانتان را نگه دارید، چشم هایتان را از آنچه نگاه به آن حلال نیست، ببوشانید، گوش هایتان را از آنچه شنیدنش حلال نیست، فرو بندید.» آیا حس نمی کنید برای امروز است؟ راهبردی است برای برون شدن جامعه امروز از مصائبی که به آن گرفتار آمده است؟ واقعا «وَاحْفَظُوا السَّنَتَکُمْ» ما را یاد برخی افراد پرادعانی اندازد که به کلمه و کلام، شمشیر می چرخانند؟ یاد خودمان نمی آفتیم که گاه مهار قلم و زبان از دست می دهیم و به تخریب و تحریف، کلمه شمار می کنیم؟ نباید پرسید که ما کجای نظام تربیتی پیامبریم؟ شیر را بچه همی مانده بدو/ توبه بیغمبر به چه می مانی پگو؟ واقعا چه می توان گفت که در حفظ زبان رفواپیما. یاد فردی افتادم که جلو بنر «یا آیها الذین آمنوا اضربوا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله فلیکنم فلیحون»، ای کسانی که ایمان آورده اید، شکبیا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و در جنگ ها پایداری کنید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.» تریبون دردست قدم می زد و حرف هایی می گفت که با صراحت آموزه های آیه ۲۰ سوره آل عمران در تضاد می آشکار بود. کلمات آیه در قالب امر است. اطاعت واجب دارد، اما دریا که ناشنیده می ماند امر الهی، چه رسد که توقع رفتار آن را داشته باشیم. زبان را و قلم را باید پاسداری کرد. از آن جزیبایی و کوشش برای بهتر شدن حال مردم نریزد، اما برخی ها انگار راه دیگر را در پیش می گیرند. «وَاحْفَظُوا السَّنَتَکُمْ» اقتضا می کند حریم اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را محترم بشماریم. به وقت نقد هم حواسمان باشد، مثل رطب خورده ای نباشیم که شیره رطب از لبانش می ریزد، اما مدام منع رطب می کند. معلوم است که جواب نمی گیرد، معلوم است که جواب معکوس می گیرد. وقتی خود جامه مان را پاک نکرده ایم، لکه لباس دیگران را نشان دادن، باعث تمسخر خودمان می شود. درس تقوا را زبانی باید حرف به حرف بر جان ها بنشانند که جهانی پاکیزه داشته باشد. زبان و قلم در کار نقد داریم، اما باید برای صدای بلند بخوانند که «یا تو چنان که می نمایی هستی؟» «سیارمان در برابر این سؤال، بی جواب می مانیم. چون نیستیم چنان که می نماییم. اگر بودیم که وضع کشور این نبود که هست، «وَغَضُوا عَمَّا لَا یَجِلُ النَّظْرُ إِلَیْهِ أَبْصَارَکُمْ» هم فقط به چرای چشم در خرمن کوچه و خیابان نظر ندارد، بلکه از ذره بین انداختن در حریم خصوصی و زندگی مردم هم برحذر می دارد. واقعا این چشم پوشانی را تمام ساحتی باید به رفتار در آورد، هم بیمارچشمی اجتماعی را چاره کرد و هم ولع دیدن پشت دیوارها را فروشانند. «وَغَمَّ لَا یَجِلُ الِاسْتِمَاعُ إِلَیْهِ أَسْمَاعَکُمْ» هم ما را به پرهیز از شنیدن ناشنیدنی ها فرمان می دهد. کم نیستیم ما که می شنویم، تحت تاثیر قرار می گیریم و دست اقدام کسانی می شویم که به گفتار، رفتار ما را در راستای منافع خود سازمان می دهند. باری این فراز از خطبه نبوی، هشدار است برای امروز ما. هوشیار شویم و در نظام تربیتی رسول اعظم الهی، راه خود را به سوی صلاح و تقوا اصلاح کنیم. بدانیم که امروز زبان را، دیده را و گوش را باید مدیریت کرد، خیلی بیشتر از پیش. یا علی!

بخشی از اطلاعات این مطلب برگرفته از روزنامه های شهرداری قدس و پایگاه اطلاع رسانی فرهنگ آثار و شهادت نوبت شاهد است.



عکس روز

به وقت سبز شدن

بهار با سبزه ها گر خورده است، فصل رنگ است و زندگی. وقت نو شدن است و جوانه زدن، یک سال دیگر هم گذشت و چیزی نمانده تا آغاز سال ۱۴۰۴ و یا مقلب القلوب و الابصار خواندندان دور سفره هفت سین. به رسم هر سال که شهر با یادمان های نوری و گل آرای تزیین می شود، سازه های گل آرای شده متعددی در سازمان پارک های شهرداری مشهد در حال آماده سازی است تا در جای جای شهر مشهد جانمایی شود.

عکس: میلاد سمنگانی / شهرآرا